

خواهند بوقتی، کشان باید و آن باران بیاید.<sup>۴۳</sup>

چنانکه خواهیم دید، بهنگام خواندن و اندیشیدن درباره شعر شریار برخی از نوشته بالا بیاد انسان می آید.

گورخانه این نوشته در همان ناحیه شهریار کوه باستانی و در منطقه ای است که برج های رسگت و لاجیم ساخته شده و هنوز هم کم و بیش برجای اند. برجهایی از هزار سال پیش و همانند گنبد قابوس و شمگیر زیاری. بسا نوشته هایی بخط کوفی و پهلوی.

در برج لاجیم، پایین نوشته ای که بخط پهلوی بوده، بخط کوفی متن عربی زیر کار گذاشته شده بود.

«بسم الله الرحمن الرحيم. هذا قبر القيم الكيا اسمعيل ابوالقوارس شهریار بن العباس بن شهریار، مولی امیر المؤمنین رحمه الله. امر بنائه .... فی سنة ثلاث عشره وار بعماثة. عمل الحسن بن علی»<sup>۴۴</sup>.

یعنی: (بنام خداوند بخشنده مهربان. این گور پادشاه، کیا اسمعیل، ابوالقوارس، شهریار پسر عباس، پسر شهریار، چاکر خلیفه (= امیر المؤمنین) است. خدایش بیامرزاد. فرمان ساختمانش را .... در سال ۴۱۳ داد و حسن پسر علی آنرا ساخت.)  
نشانه های بالا این گمان را پدید می آورند که نکند شریار شاعر و درویش سال ۸۸۰، که او نیز مانند بالوکیا به درویشی پناه برده بوده، از دودمان پرشاخ و بال و بازماندگان انبوه باوندان شهریار کوه بوده و در جای ساختمان کهن کسانی از همان خاندان برای پیران خود و درویشان دسته خویش مزاری ساخته است؟

۴۳- حدود العالم. بکوشش منوچهر ستوده چاپ اول ص ۱۲۷-۱۲۸.

۴۴- مازندران. نوشته عباس شایان. چاپ دوم - تهران ۱۳۳۶ ج ۱ ص ۳۱۰.

### شعرها و معنای آنها

شعر شریار:

شریار گفت: کای خوزند  
مسامله وا ز عمل میند  
چرا طلب کنی خدا  
فرشته را و مهر و ماجرا؟  
می وا، که بون طلب کنی خدا  
آترا، که دردبو، طلب کنی دقا.

برگردان گسترده شعر:

شریار گفت: ای خواهنده و جوینده آرزومندی که به مهمانی و جشن و عروسی فراخوانده شده ای. ای زند خوی و زند آتین خرم دین! ای خوزندا  
مانند مس، یا: زنجیر و بندی که پر پای بزهاران محکوم بزندان جاوید، می بندند، و آن حلقه را بر زمین نشین گاه یا (= ملة) زندان استوار، و زندانی را زمین گیر میکنند، خود را همه عمر، به بند و عقد ناگستنی زال زمان، عروس هزار داماد جهان (= زعل) میند. [کودکان و سبکسران بازی دوست، در دیلم، گرد هم آمده، جایی را، شادمانه، بنام ماره (= ماله، مله) مرکز دایره بازی خود میسازند و سراسر بازی (سرماره) را در آنجا می نشانند و بدستور او کار میکنند و پس از هر دور بازی، باز بهمان (ماره = ماله) بر میگردند. درست مانند فلک گردون، که زمین، ماله و مرکز بزرگ آن، و (سرماره = سرماله) یا مهر ماره، زال زمان و گرداننده این چرخ بوقلمون نشان، و بازی دهنده زمینیان است]. پس بخواهش کام دل گرفتن از نوعروس جهان، بندی بندهای زال زمان مشو و بهروسی با اوتن درمده که نوش ظاهرش نیشی است همانند زهر (مله بزرگ). ای (خوزندا)!

چرا [مانند مغان زند خوان، که در جشن‌های زندیان، یشت مهر و یشت ماه و یشت فرشتگان می‌سرایند، و یا مانند گروه‌های نهران گرا، چون خرم دینان و مراغیان رودبار و مهرپرستان، در سراسال، نزدیک زمستان، در نهران جشن پیوند زنان و مردان برپا می‌دارند] تونیز خدا را از فرشته و مهر و ماه طلب میداری؟ ای خوزند!

می‌باید خدا را از بون، یعنی: بنیاد و اصل و اساس و شالوده بودن و شدن طلب کنی. ای خوزند!

می‌باید، برای برآورده شدن نیسازت در آن کس را بکوبی که دارای (در و درگاه) با همه جلوه‌ها، یا درد، با همه نمودهایش باشد!

شعر بالوکیا:

هر دل که بایمان نگیره کاف و رایش<sup>۴۵</sup> (= کرایش)  
سودا، بردش، علم مشناوش  
آهین که نبین کله کوه کاوش  
پرسونکن، بسنگ سوکن، میکاوش

برگردان:

هر که دلش را توان و مراد (= کر، کرا) ایمان فرا نگیرد  
ناگزیر آنرا سودا بچنگ خود میگیرد  
آنگاه آنچه میگوید دانش نیست. باو گوش فرا مدار.  
آهن، که نوك کوه کاوش بر ندگی کاوش نداشته باشد  
باوسخن مگو و ازوی مپرس. سرش را باسنگ سائیده، تیز و برنده کن  
پس سنگ و کوه را میکاوا!

\* \* \*

برای پی بردن به معناهای فلسفی و دلکش و پرمایه این شعرها باید به معناهای

۴۵- در متن: کاف و رایه (= کرای، کر) آمده. نویسنده فانکی ش قافیة شعر را در کنده کاری انداخته.

جالب واژه‌های خوزند - مسامله - زعل - ماج - می‌وا - بون - دقا - کرا - شناو - آهین - نبین - پرسو کردن - سو، سو کردن و... نگریست.

#### گزارش واژه‌ها

الف: خوزند: Xuzand: این واژه که در لغت نامه‌های فارسی نیسامده معنای گوناگون دارد:

۱- مانند مادینه‌ای که سخت شور و خواهش نرینه دارد و مردی که بسیار خواستار زناشوئی است، کسیکه جوینده و خواهنده عیش و خوشی و مهمانی و جشن و عروسی است فرا خواننده به جشن و شادمانی و مهمانی و فراهم آورنده بساط عروسی برای خود.

۲- سخت دوستدار سماع و جشن‌های آنچنانی.

۳- مانند خنیاگران و دوستداران رود و سرود - بسیار خواهنده شاد خواری.  
باین معناها (خوزنه) از ریشه خوز = Xuz و اسم و اسم فاعل است مرکب از (خوز + اند، پسوند نسبت و اتصاف).

در دیلمی و گیلی لاهیجان کله خوز = کله خوس: Kala - Xuz(s) به زن و دختری زیبا و خوش تن و بدن گویند که شور زناشوئی دارد.

در دیلمی شاغوزی = شاخوزی: حالت کسی است که به خود نمائی برای خواست و خواهش نفسانی خود پرداخته. در ادب فارسی و فرهنگ‌ها گواهای زیر برای معنای یاد شده یادآوری میشوند:

خوزیدن: طلبیدن - خواندن - بهمانی و عروسی طلبیدن و دعوت کردن.  
خوسه: لاس مست. خوسه شدن: فحل آمدن سگ ماده. خوسیدن: جمع کردن. گرد کردن - فراهم آوردن. خوستن: خواستن - خواهیدن - پرسش کردن. خوسانیدن: خواستن - آرزو داشتن - راغب شدن. خوز = نیشکر. خوزه = خوازه: طاق نصرت  
اطاقی که عروس در آنجا منتظر داماد میشود - حجله. خوزه بخت: خوش بخت<sup>۴۶</sup>

۴۶- به لغت نامه دهخدا بنگرید.

۴- از همین ریشه خوز (= هوز، خوس) است واژه‌ها و نامهای خوزان - خوزستان - خوزیان که از روزگار باستان، از دوران مشترک ایلامی - سومری، گرامیداشت زهره (= ناهید)، سرپرست خنیاگری و جشن و شادی و عشرت دوستی و عروسی و جشن و سست پیمانیهای شاد خواران و زال صفتی‌های گوناگون که شرح آنرا در کتاب دیار شهبازان (تالیف احمد اقتداری - نشریه شماره ۹۱۱ انجمن آثار ملی - بخش دوم - پیوست دوم) در مقاله خود با عنوان: (ریشه‌شناسی برخی نامهای جغرافیائی خوزستان) در گزارش نامها و مظاهر سوس - خوز (از صفحه ۸۷۶ تا صفحه ۱۲۸۶) یاد کرده‌ام. اینک در اینجا، در شعر شاعری عارف از البرز کوه برای آن مفاهیم گسترده، گواهی دیگر دیده میشود.

۵- خوزند بمعنی: زندخوی - زند آئین - دارای خوودین و روش زندبافان است. یعنی: آن گروه از مغان و مجوسان باستان و بازماندگان آنان یا آن دسته از زردشتیانی که بارهبران رسمی و دولتی زردشتیگری بر روزگار ساسانیان هم آواز نبوده نوشتارهای دینی را تأویل و تفسیر میکردند که مزدکیان پیش از اسلام و باطنیان و گروههای نهان بین و نهان کار و رازدار گوناگون در تاریخ دراز اجتماعی ایران کم و بیش پیرو همان جهان بینی بوده‌اند. روشن است که در میان دسته‌های فراوان درویشان نیز چنین شیوه‌ای رایج بوده است. یعنی: شیوه تأویل و تفسیر پدیده‌های جهان و ارزیابی آنان بر پایه معیارهای خودشان.

واژه زندخو که در فرهنگها نیامده، در اینجا، باین معانی مرکب از زند، با همه معنای فراوانش در ادب مزدیسنان و خو یعنی: عادت و شیوه است. خوزند، ترکیب دستوری گویش‌های شمال ایران را دارد که در آن صفت و موصوف پس و پیش بکار می‌روند.

۶- خوزند در این شعر شهریار بمعنی و کنایه از سماع دوستان و آن دسته از صوفیان است که سماع را اصل و پایه‌ای برای خدا جوئی نیز می‌شمرده‌اند. در اینجا باید یادآوری کنم که واژه سماع، برخلاف گفته و نوشته رایج عربی -

تراشان از ریشه سومما در سانسکریت و (سوما = سما) در طبری و دیلمی است. بمعنی: رقص و همه حالت‌های وجدآور و شادی انگیز که بنیاد آن تا دوران ودائی - اوستائی، بالا می‌رود.

ب - مسامله: Masāmale: این واژه جالب ایرانی نیز در فرهنگها نیامده است. این واژه عبارت است از دوجز مس = mas و مله = mala.

۱- مس در پهلوی و گاهی برخی از گویش‌ها و پاره‌ای از واژه‌های فارسی بمعنی: مه، بزرگ، مهتر و برتر است. مانند مس مغان بمعنی: مه مغان که خاندانی از فرمانروایان پیرامون دماوند در کوه البرز بودند و از روزگار اساطیری آژی دهاک و فریدون تا دوره تاریخی سده‌های نخست پس از اسلام بر آن بخش فرمان میراندند. چنانکه ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم (چاپ اول همائی صفحات ۲۵۷ - ۲۵۸) در جشن سده بآن اشاره کرده است. فردوسی گفته:

هنر نزد ایرانیان است و بس ندارند شیرزیان را به مس

۲- مس در فرهنگهای فارسی بمعنی: بندی که بر پای بزهکاران نهند - پای بندی که از آن رهائی دشوار است، آمده. مس mos: مانعی بود که بدان کسی بجائی نتواند رفت (فرهنگها).

۳- مله: واژه‌های: مله - ماله - مال - مر - مره - ماره - مثره در کردی و لری و دیلمی و طبری و برخی گویش‌ها بمعنی: نشیمن گاه - جای سکونت - مرکز اصلی کاری مانند بازی است که بازی از آنجا آغاز و بدانجا ختم میشود - بنگاه و پایگاهی که مرکز آغاز کار و سکونت است - ده و روستا و جایگاه زندگی گروهی و آبادی مردم - خانه است. مال در طبری: اثر و جای چیزها است (واژه‌نامه طبری صادق کیا). مال در گویش زهرون چالی زنجان در زمان فتحعلیشاه قاجار بمعنی: خانه آمده (مجله آینده - آذر و دی ۱۳۶۲ نقل از کتاب ویلیام پرایس). در لری مال بهمین معانی است. مانند مال میر - مال امیر و...

در دیلمی ماله خانی - مالگه بمعنی: جای سکونت چشم و خاندان - جایگاه

سکونت برای دامداری است در دیلمی: مثره *ma,ra* و گاه مثل *ma,la*، ماله، جائی را گویند که روستائیان برای گردآوری هیزم و برگ از درخت آنجا را بعنوان پایگاه و مرکز اصلی برگزیده هریک بسوئی رفته هیزم و برگ گرد آورده به (مثره - مثله، ماله) آمده سرانجام از آنجا باهم براه میافتند. و نیز در یک بازی کودکان و نوجوانان نخست مرکز اصلی بازی بنام (مثره - مثله، ماله) بر میگزینند و رئیس و سردستهای بنام (سر مثره - سرمثله) میگیرند و او را در آن مرکز می‌نشانند و بدستور او بازی آغاز میشود. بازیکنان میکوشند در دایره ای دور آن مرکز بدونند و کسی را که باید بگیرند بدست آورند. همینکه آن کس را میگیرند او میسوزد نزد سردسته آمده بازی را از سر میگیرند. بطور کلی در موارد چندی این واژه کاربرد دارد. بهنگام اندیشیدن در این باره آدم بیاد فلک گردون و گرداننده چرخ بوقلمون که بگمان قدیمان زمین در مرکز اصلی آن همچون (مثره - ماله) جای داشت، میافتد که چگونه گمان میبردند سرنوشت زمینیان باز بچه دست آن گردش و گرداننده یا گردانندگان است؟

مره: در تداوم عوام قزوین جائی است که بازی از آنجا آغاز میشود (دهخدا. لغت نامه).

مره در لری نیز بمعنی: جای و مکان و نشیمن گاه است. چنانکه در نام لمره - صمره - قمره ... دیده میشود.

مله در نام دسته‌ای از روستاهای کردنشین و یک دوروستای مازندان بهمین معنی آمده است. مانند: مله (دهی در سنندج) - مله ابوالعباس (دهی در پیرامون اهواز) - مله امیرخان (دهی در گوران کرمانشاه) - مله بید (دهی در کرمانشاه) مله تخت (دهی در خرم‌آباد لرستان) - مله سرخ (دهی در کرمانشاه) و نیز مله سرخه - مله شیخ - مله قربانی - مله قلندر - مله کبود - مله گاله - مله متکا (در مازندران) - مله هار - مله هیان در نامهای روستاها و گواهای دیگر...<sup>۴۷</sup>

۴- مله، مل در دیلمی: مردی را گویند که نرینه است. اما مانند فرشتگان

۴۷- باین نامها در لغت نامه نگاه کنید.

یا پسران نابالغ یا مردان خنثی و از کار افتاده، توانائی آمیزش با مادینه را ندارد. (مسامله) باین معنی میتواند رمز و کنایه از تیر (= عطارد) نیز باشد که در باور- های نجوم باستان سرپرست روز چهارشنبه و ستاره پاسدار دبیران و نویسندگان و خورد و حکمت و نجوم بوده خنثی بشمار می‌آمد. با سعد سعد و با نحس نحس بود. بسته بگوه و خوئی هر کدام که با وی می‌پیوستند درمی‌آمد. چنانکه می‌بینیم باین مفهوم نیز در شعر شهریار جور درمی‌آید.

۵- مله: در فرهنگهای فارسی و برخی گویش‌ها نام گونه‌ای حشره کوچک، اندکی بزرگتر از ساس، همانند عنکبوتی کوچک است که گزنده و خونخوار بوده، گونه‌ای از آنرا در برخی جاها (غریب گز) می‌نامند. نیش و زهر او مایه تب و درد سخت و گاهی مرگ میشد. برج سرطان برابر با ماه کنونی تیر در معنی لفظی خود با این گونه حشره سازگاری کنایه آمیز دارد!

بنا بر این از روی آنچه که در بالا آوردم از مسامله معنای زیر برمی‌آید:

نشیمن گاه و خانه و جای سکونت بزرگ - نشیمن گاه و جای سکونت و خانه و روستا و شهری که مانند بند و زنجیر و غل دست و پای زندانیان گناهکار، رهائی از آن دشوار است - خانه و جایگاه و مرکز اصلی زندگی که کار و زندگی و عمر آدمی از آن جا آغاز و به همانجا پایان می‌یابد. هم گرامی و بزرگ است و هم مانند بند و زنجیر جاویدان بر دست و پای ساکنان است - کنه و غریب گز بزرگ - کنه و غریب گزی که مانند بند و زنجیر است.

باین معنا کنایه از جهان مادی هستی و این دنیا است که خانه و زادگاه و گور آدمیان است.

از مسامله معنی تیر یا عطارد برمی‌آید که دبیر سرنوشت آدمیان گمان میشد - خنثی بودن از صفات او بود.

پ - و : Vā : با - به .

ت - زعل = Zāl : تلفظی است از زال. زهل با تکیه روی حرف وسط .

زال در ادب فارسی معناهای زیر را دارد: پیرفرتوت سفید موی و کمان اندام چه مرد، چه زن، اما بیشتر زن. در اوستائی Zār یعنی: پیر شدن. در هندی باستان Jara یعنی: پیر شد. در بلوچی Zār: زن - همسر. در افغانی و یسودغا Zor: پیر مرد<sup>۴۸</sup>.

زال، صفت دهر و روزگار و زمان کهن و قدیم است. زروان، ایزد جاودان زمان و مکان که با صفت (درنگ خدای) یا (زروان اکرن) یعنی: زروان که ایزد هر گونه درنگ و دیر و دیرپائی و بی کرانه گی و بی کناره گی است در ادب پهلوی یاد شده است. در شعر شاعران، عروس شوی کش و سیدل لقب گرفته. ناصر خسرو گفته: این زال شوی کش، چوتو، بس دید است از وی بشوی دست ز ناشوئی بنده مشو ز بهر فزونی را آنرا که همچنوی وبه از اوئی یا در جای دیگر آورده:

چشم همیدارم تا در جهان	نوحه پدید آید از این دهر زال
گر نئی آگه تو از این گنده پیر	منت خبر گویم از این بدفعال
تاج نهد بر سر آنگاه باز	خود بکوبدت بزیر نعال
سیرت او نیست مگر جادوئی	عادت او نیست مگر احتیال
وز چه پدید آورد این زال را؟	جز که از این دختر کی با جمال <sup>۴۹</sup>

مدتهاست پژوهندگان آگاه شده اند که مظاهر زروان و زال زمان و نامهای او بشمار و فراوان است. در کتب فارسی و در تتبع کتب پهلوی معلوم شده که: زال - زار - زروان - زرفان - زرهان - زرهون - زربان - زرمان همه از یک ریشه و بمعنی: پیر و صاحب موی سپید است<sup>۵۰</sup>.

زال، در دیلمی گذشته از پسر فرتوت سپید موی نیرنگ باز روزگار دارای معناهای زیر است:

۴۸ - برهان - حاشیه . ۴۹ - دیوان شعر ص ۵۰۹ - ۲۵۲ . ۵۰ - لغت نامه دهخدا در شرح لغت زال .

مغز و هسته درونی میوه هائی مانند بادام و آلوچه که هنوز نرسیده و شبیه سفیده نیم پخته تخم مرغ و غشاء باشد - گوشت سرخ رنگ درون ابزار مادینگی و شرم زن - زهره، کیسه صفرا و آب زرد و تلخ آن - دلبر و گستاخ و بسیار هوشیار و نیرنگ باز. داستان زال پدر رستم و پرورش او در البرز کوه بوسیله سیمرغ و دانائیهها و عمر درازش نمونه ای از اسطوره کوچک و زمینی و داستانی زال زمان است. لقب زال (دستان زند) نیز بوده است.

در کردی زال بمعنی: چیره - مسلط - غالب نیز هست.

واژه زالک = Zahlok بمعنی: پیش بها و بیعانه در سوداگری که در دیلمی و گیلی خاوری بکار می رود، از همین ریشه زال و صفت سوداگری او است.

در دیلمی زال نام گونه ای بیماری، مانند تشنگی و بیماری کیسه صفرا و جگر است که گاو و گوسفند را تب دار و نزار میسازد. اگر در گاو باشد، دامداران ورزیده و دانا ته گوش گاو را بانخ سرخ استوار می بندند و او را زمانی در آفتاب تشنه و گرسنه نگه میدارند تا گوش او ورم کند. پس بانوک چاقو و تیغ سطح گوش را تیغ میکشند. همراه خونابه آب زرد رنگی نیز روان میشود که گمان میکنند همان مایه درد بوده است. و اگر در گوسفند باشد رنگ زیربانش را میبرند تا خون جاری شود.

در جزایر جنوب ایران در خلیج فارس، مانند جزیره هنگام، خودم در سال ۱۳۳۰ دیدم که بومیان برخی بیماریهای مزمن، مانند تب و لاغری را که زمانش دراز شود زار مینامند و مراسمی برپا کرده مانند جادوگری و رقص سیاهان با زدن و کوفتن بر بدن بیمار و در آوردن عرق او گمان میکنند که زار را میگیرند. گرچه زار در این جا میتواند صورتی از آزار بمعنی: درد و رنج باشد اما بهر شکل اینها یاد آور همان داستانی است که از زمانهای بسیار کهن برای آغاز آفرینش و سرگذشت زروان با زال زمان گفته اند. چون رشته سخن دراز شده بهمین اشاره ها بسنده میشود. و گرنه درباره زال و زروان باید همه داستان آئین زروانی را بیاد داشت که خود کتابی بزرگ است!

بنابر این هنگامی که شریار (= شریار) میگوید: ای خوزند! مسالمه را بازال میند، در چند واژه، یکی از پر معناترین مطالب حکمت کهن را باز میگوید. از این رو مسالمه با زال بستن (یا: نبستن) بمعنی: پیوند زناشوئی نافرخته بستن با زال زمان از روی خواهش نفسانی و دنیا دوستی است که خود بخود به بند و زنجیر جاودانی و ناکامی می انجامد!

یادآوری این نکته بجا است که (زحل) را میتوان بمعنی: زحل، ستاره کیوان و پیرستارگان و شیخ آسمان نیز گرفت که در نجوم باستان نمونه شومی و رمزی از نامرادی جنسی نیز بود. در نجوم باستان زحل خصی و خایه بر کشیده دانسته میشد. شریار میگوید پیوند مسالمه با زحل مانند پیوند عطار دختی است با زحل خصی! از این رو پیروان آئین شادخواری که خود را بزنجیر خوشبآوری بهروس هزار داماد جهان می بندند مانند پیوند عطار با زحل، عمل میکنند که در کار زناشوئی و باروری جنسی کاری یکسره بهوده و بی بار و بر است.

ث: ماچ māj واژه ای است از ماه، در ادب قدیم بکار رفته.

فردوسی گفته:

فروغ از تو گیرد همه مهر و ماچ

ج: می ۱۹: می بایست - همانا در بایست است - حتماً. در دیلمی در اصطلاحی بمعنی: حتماً بکار رفته.

ج: بون BUN در پهلوی BUN در فارسی بن. در گویش ها بون بمعنی: بیخ و ریشه و بنیاد و اساس واصل است. در دیلمی نیز همین معناها را دارد. بمعناهای زیر هم هست: يك واحد بزرگ که از آن پاره های جزئی جدا میشود. چنانکه در مساحت کشتزارها و یا تقسیم اموال بون گودن یعنی: همه را بچند واحد اصلی و اساسی تقسیم کردن - خمیر گرد و گلوله ماندی که آنرا وردنه زده پهن کرده بصورت دایره در آورده نان لواش میسازند، آنرا هم بون گویند - بمعنی: بودن و شدن هم است که قانون هستی و پیدایش و تکامل آنرا می رساند.

بون مطلب گردن: روش شریار یعنی: بیخ واصل و اساس و شالوده واحدی که آبشخور چیزهای دیگر است.

طلب کردن - آنچه را که پایه و مایه بودن و شدن است جستجو کردن - خدای یکتا را خواستن.

ح: دردبو Dar - Dabuon = ۱- از مصدر دردبوئن Dar - Dabuon = که در برخی جاها مانند رودبار کنار شاهرود در دیشن = Dar - Dabyien از دو جزء در و دبو (از فعل: دبوئن). در، در فارسی معناهای فراوان دارد. از جمله در و درگاه آستانه کاخ بزرگان و الا جایگاه است. دبوئن = Dabuon یعنی: موجود بودن - وجود داشتن - درجائی سکونت داشتن - پابرجا و برقرار بودن - در برداشتن - محتوی بودن - در خود چیزی را داشتن. این فعل در دیلمی زیاد بکار میرود.

پس (دردبو) یعنی: دارای در درگاه و آستانه و الا جایگاه باشد - وجود و هستی واقعی داشته باشد.

۲- دردبو = Dard - bu: در شعر شریار این ترکیب را بمعنی: درد باشد - رنج باشد نیز میتوان خواند و پذیرفت. مرکب از درد و بو = BU بمعنی: باشد از فعل بوئن = BU - ON یعنی: بودن - شدن.

از آنجا که شریار در برابر جهان بینی و جمال شناسی (شادی گزینی و خرم دینی) فلسفه درد و رنج مطلق را قرار میدهد و می پذیرد، و از آن راه خواست خود را هدف راستین می نمایاند، میتوان آنرا بمعنی: درد هم گرفت.

خ: دقا DAQA = اسم و معرفه ای است از دق و دک = DAK فارسی و دیلمی.

دک یادق ضربه ای است که بر جائی بکوبند - مانند کوفتن بر در و دق الباب کردن در دیلمی دکو = DAKKU بهمین معنی کوفتن و ضربه زدن کوچک (مانند

زدن با انگشت و چوبی کوچک، نه کوفتن با تخماق) کاربرد دارد و زبانزد است - دق در فرهنگها بمعنی: گدائی و درخواست و در یوزگی و مرادخواستن از صاحبان درودرگاه - گونه‌ای جامه پشمی درویشی - اعتراض برسرخنان مردم - نوبت و داو بازی در شطرنج هم هست.

د: نگیره: NAGIRA: نگیرد. در دیلمی بکار میرود. از مصدر منفی نگیهتن: نگرفتن.

ذ: کاف و راه یعنی: کر، کرا: در فرهنگهای فارسی بمعنی: زور و تاب و توان و مراد و مقصود - خواهش و اقبال و کار است.

ر: پردش می‌برد او را: در دیلمی بردن BARDAN گویند. در فارسی بردن BORDAN تلفظ میشود.

ز: هشناوش: باوگوش فرامدار و میذیر. از مصدر دیلمی اشناوستن: EŠNAVASTAN = OŠNAVĀSTAN: شنیدن - شنودن - بگوش دل پذیرفتن.

ژ: آهین: AHIN در پهلوی آسین. در دیلمی آهین در فارسی آهن است. س: نبین = NABINA ۱- نبرد - برندگی نداشته باشد. بهمین صورت در دیلمی زبانزد است.

از مصدر بئن = BEEN که منفی آن NA - BEEN = نبریدن، میشود. ۲- بمعنی: نبیند هم است. در دیلمی: نبین یعنی نمی‌بیند - نبیند. ش: کله = KALLA در دیلمی و گویش‌ها و نیز در متون فارسی بمعنی: سروتارک سر است.

ص: پرسونکن: یعنی: پرس کردن = پرس کردن = پرسیدن - بازپرسی کردن - بگفتگو و سخن گفتن، بصورت پرسش و پاسخ پرداختن.

ض: سو SOW: در دیلمی و گیلی عمل سائیدن و سودن چیزی با چیز دیگر برای صاف و تیز کردن یکی از آنها یا هردو است سو کردن: سو کردن،

سائیدن. مانند تیز کردن چاقو و تبر و ابزار آهنی و فلزی است. مصدر دیگر آن در دیلمی: [ساوسن = ساوستن = سوسن = سوستن] است.

\* \* \*

بگواه واژه‌های: مله - زال - می‌وا - بون - دردبو - شریار - بالو - بالوکیا - دک - خرومه زاهد - نگیره - بردن - اشناو - آهین - نبین - کله - پرسو - سو - که واژه‌هایی دیلمی هستند، هردو شعر را به دیلمی نیز میتوان نزدیک شمرد.

#### پایان سخن

در این چوب نوشته، دو شاعر البرزکوه، که یکی پس از دیگری تن بخاک سپرده‌اند، پاره‌ای از سایه روشن جان و خرد خود را در تبلور واژه‌های شعر پر معنای خویش برای آیندگان زنده و خواننده برجا گذاشته‌اند. این پاره‌های اندیشه آنها در کنار هم جای گرفته‌اند. نمیدانم کالبد آنها نیز پهلوی هم بوده‌اند یا نه؟ بالوکیا که پیشتر از شریار در گذشته بوده زند و پازند را سفارش میکند. بالوکیا میگوید: متنه آهین دانش و خرد هر کس باید چنان تیز و کاونده باشد که تن کوههای سنگی نادانی را بشکافد و بدرود رود. و گر نه بیدرننگ و بی گفتگوسر آهینش را با سوهان سنگی سائیده و تیز کن. آنگاه سنگ و کوه بیدانشی و معماها را میکاوا

این تعبیر یکی از معنای واژه زند و پازند است، نوشته‌اند: زند آهنی را گویند که چون بر سنگ زند از آن آتش بجهد و خراطان دوچوب بر میدارند. یکی را راست بر دیگری می‌نهند. چوب زیرین را مانند برماه بچرخش و گردش تند و میدارند. از آن گردش و سایش آتش بهم میرسد. چوب بالا را زند و چوب پائین را پازند می‌گویند. این است پند بالوکیا.

اما شریار، که روزگار تیره و نار تاخت و تازهای سهمگین و وحشیان خونخوار مغول و تاتارچنان او را بی‌تیمار ساخته بوده که جز چیرگی تیرگی نمیدید، همه کوشندگان امیدوار و پرکار و دلدادگان دلدار را شاد خوار و زند خو و دنیا دار انگاشته، یکسره بزرگای ناامیدی و سیاهی پناهیده تاجائیکه چشم تن و جاننش فرمانفرمائی جهان‌هستی را جز برای درد بیدرمان ندیده است. دو جهان بینی: یکی درمان یکی درد! بجای اینکه در برابرهم باشند، برادرهم شده در کنارهمدیگر آرمیده‌اند!

تهران - ۱۳۶۳/۱۰/۲۰

عبدالرحمان عمادی

#### غار زنگیان

دorzنگیان و لوپی سوادکوه

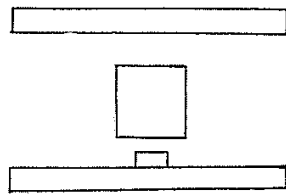
غار طبیعی است و هیچگونه دستکاری در آن دیده نشد. از ساکنان دهکده که داخل رفته بودند می‌گفتند در حدود یک کیلومتر درازا دارد. به علت ریزش آبهای آهک دار از سقف آن استلاگمیت و استلاگتیت زیاد در آن دیده می‌شد. در دهکده زنگیان دو امامزاده به نامهای: امامزاده مطهر و آقاسیدعلی برپاست که آثار تاریخی در آنها دیده نشد. در این دره امامزاده‌های دیگری به نامهای زیر به نظر رسید که آثار تاریخی در آنها نبود:

- امامزاده محمد در دهکده تلم (بفتح لام) و لوپی.
- امامزاده یوسف در پالن (بکسر لام) دره و لوپی.
- امامزاده حسین در پالن و لوپی.

شاه بالو = خنه و = خانقاه

در ده میان راستوی سوادکوه

بنائی است هشت ترک با گنبدی هشت ترک گچکاری شده، داخل بنا نیز



هشت ضلعی است که به گنبدی مدور ختم می‌شود، در ارتفاع ۳۳۶ سانتیمتری هر ضلع یک رده کاشیکاری است و بالای این رده مربعی و بسالای آن رده دیگری کاشی است این رده بالا نزدیک محل

جمع شدن هشت ضلعی و ابتدای گنبد است. (شکل بالا)

مسجدی وصل به مدخل بناست که چهار طرف آن ازاره‌ای به ارتفاع ۶۳ سانتیمتر کاشیهای شش ضلعی گلدار دارد که قطر هر یک ۱۳ سانتیمتر است. ابعاد این مسجد ۵۵۰ × ۵۵۰ سانتیمتر است (عکس شماره ۲۴۱). این مسجد دری ورودی کنده کاری دارد. پهنای لنگه‌ها از چهارچوب به چهارچوب ۹۶ سانتیمتر و بلندی هر لنگه ۱۷۸ سانتیمتر است.

بر پاسار بالای لنگه سمت راست عبارات زیر است:

صاحب الخیرات افتخار الامرا فی الزمان

بر پاسار بالای لنگه سمت چپ:

شجاع‌الدین آقا سهراب ابن آقا رستم روزافزون

بر پاسار پایین لنگه سمت راست:

فی التاريخ شهر رجب سنة سبع وتسعمائة

بر پاسار پایین لنگه سمت چپ:

عمل محمد بن استاد حسین نجار سارنی

تمام در قاب و آلت است و بر چهارچوب کنده کاری دارد. بر بالای در، پنجره چوبین مشبک نورگیر است که بلندی آن ۱۱۶ و پهنای آن ۱۰۵ سانتیمتر است. (عکس شماره ۲۴۲) و (عکس شماره ۲۴۳).

از در دومی که در ورودی بقعه است چهارچوبش باقی مانده و دو لنگه آن به سرقت رفته است. متولی اظهار می‌کرد که مقامات مسوول در را گرفته‌اند و تحویل



موزه ایران باستان داده‌اند و فعلاً در آنجا محفوظ است. برپایین چهارچوب این در يك سطر نوشته دارد که به علت فرسودگی خوانده نشد. بالای این درنیز خفنگی مشبك نورگیر با درازا و پهنای خفنگ اول نصب است. این دو خفنگ از نظر طرح یکسانند. زیر این خفنگ ناد علیاً مظهر العجایب تا آخر حرك شده است. در زیر گنبد اصلی صندوقی قاب و آلت کاری است که درازای آن ۲۶۴ و پهنای آن ۱۱۹ و بلندی آن ۱۲۵ سانتیمتر است. این عبارات بر آن حرك شده است:

برحاشیة روی صندوق طرف قبلی:

الله لا اله الا هو الحی - تا - ما فی السموات وما فی الا

برحاشیة روی صندوق طرف غربی:

رض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه

برحاشیة روی صندوق طرف شمالی:

يعلم ما بين ايديهم - تا - السموات والارض

برحاشیة روی صندوق طرف شرقی:

ولا يؤده حفظهما - تا - هو العلی العظيم

بر لبة بالای بدنة قبلی صندوق:

امر بتجدید قبر والصندوق شیخ الجلیل متابع الخلیل

قطب الملة والدين الحسن بن محمد المعر

بر لبة بالای بدنة غربی:

وف ببالوية قدس الله روحه ملك

بر لبة بالای بدنة شمالی:

الامرا عز الدولة والدين تاج الاسلام والمسلمين

عماد الملوك سهراب مازندرانی ورستم

بر بالای بدنة ضلع شرقی:

بن شهر و لاش ادام الله معاليه في تاريخ ذي الحجة سنة

ثلث وستین و تسعمایه .

ضریحی چوبین با شبکه‌های درشت اطراف صندوق است. این آیات از کلام الله مجید بر آن حرك شده است:

بر پایه شمال غربی ضریح از بالا به پایین:

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الله لا اله الا هو الحی القيوم

بر لبة بدنة شمالی:

لا تأخذه سنة ولا نوم - تا - ولا يحيطون

بر پایه شمال شرقی:

بشيء من علمه - تا - والارض ولا يؤده

بر بدنة شرقی قسمت لبة بالا:

حفظهما وهو العلی - تا - فمن يكفر با

بر پایه جنوب غربی از بالا به پایین:

لطاغوت ويؤمن - تا - والله سميع عليم

بر لبة بالای بدنة جنوبی:

الله ولي الذين - تا - اصحاب النار هم فيها خالدون

بر مكعب چوبین بالای پایه جنوب غربی:

عمل علی بن حسین<sup>۵۲</sup>

پلی از سنگ و ساروج

در اراضی جوارم ۵۳ سوادکوه

پلی است يك دهنه بر روی یکی از شعب کوچک طرف راست تالار. درازای آن

۵۲- در فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۳ ذیل ده میان از این بقعه یاد شده است. -۵۳

جوارم بضم جیم و کسر راء .

نه متر و پهنای آن چهار متر و نیم. ظاهراً در مسیر جاده اصلی شاه عباسی بوده، خود پل نیمه خراب است و جان پناههای آن فروریخته است.

آرامگاه کارگران مقتول در تونل راه آهن  
در دو آب راستوی سوادکوه

محوطه ایست با دیوار سیمانی روکش دار و چندین قبر در آن. در ضلع شرقی آن میلی سیمانی برپا کرده و سنگی کبود که این عبارات بر آن حک است به بدنه آن نصب نموده اند:

آرامگاه اخوت

کارگران و مستخدمین راه آهن دولت ایران دو آب ۲۸ دی ماه  
۱۳۱۱ یادگار ابدی به کارگران صدیق از طرف لونیچر.

عایشه گرگیلی دز = غار اسپهبد خورشید

پس از آنکه اسپهبد خورشید بن داذمهر (۱۳۳ تا ۱۴۱ ه. ق) بر منصور خلیفه<sup>۵۴</sup> عاصی شد، منصور برای دست یافتن بدو، راهی جز خدعه و حيله نیافت و از او خواست تا برای بر انداختن عبدالجبار بن عبدالرحمن که در خراسان قیام کرده بود، حشم خلیفه را یاری کند و بسه پسر خویش - مهدی - که درری حکومت داشت نوشت که پیش اسپهبد فرستد و بگوید:

امسال قحط و تنگی است و لشکر ما اگر به يك طریق گذرند، علوفه  
وفا نکنند، بعضی را به راه طبرستان خواهیم فرستاد تا اسپهبد غمخوارگی  
منزل ایشان فرماید.<sup>۵۵</sup>

اسپهبد رضاداد، مهدی ابوالخصیب مرزوق السندی را از راه زارم و شاه کوه  
به طبرستان فرستاد و ابو عون بن عبدالملک را سوی گرگان تا بدو پیوندد.

۵۴- ابو جعفر عبدالله المتصور بن محمد (۱۳۶ تا ۱۵۸ ه. ق). - تاریخ طبرستان

اسپهبد ساکنان صحرا و هامون را به کوهها نقل کرد تا از گذر لشکر آسیبی نبینند  
و ندانست که نیت ایشان قلع و قمع اوست.

ابوالخصیب، عمر بن العلاء را که از راهها و معا بر طبرستان اطلاع داشت، به  
آمل فرستاد. او مرزبان آمل را بشکست و در آمل بنشست.

اسپهبد خورشید جمله اعزه و اولاد و حرم را با دیگر متعلقان که از  
خواص و بطانه و معتمدان او بودند، با خزانه، بالای دربند کولا، به راه  
آرم طاقی است که این ساعت (۶۰۶ ه. ق) آن را «عایشه گرگیلی دز»  
می گویند، بر دو در آن طاق ده ساله آب درختها کرده و غله و نان و دیگر  
ذخیره معد بود و ساخته، و دری بر آن طاق نهاده که به پانصد مرد برگرفتندی  
و به پانصد مرد فرو نهادندی، از سنگ خاره که چون در بر او گذاشتندی،  
هیچ آفریده موضع در نتوانستی دانست و آنجا بنشانند و غم ملبوس و مشروب  
ایشان بخورد و او اند خروار زر برگرفت و با حشمی که مانده بود، به  
طریق لارجان عزم دیلمان کرد که بشود و مدد گیرد و لشکر بیرون کند.

لشکر اسلام چون رفتن او بدانستند، به دنبال تاختن بردند و بعضی  
مردم و چهارپای را از او بریده. او به رویان شد و از رویان به دیلمان به  
«فلام رودبار»<sup>۵۶</sup> بنشست و آنجا مقام ساخت و ملکهها می خرید به طبرستان  
می فرستاد و دقایق نهانی می فرمود آوردند.

و لشکر اسلام دو سال و هفت ماه بکلی جمع شده، زیر طاق خانهها ساختند  
و به محاصره آن نشسته، تا خورشید پنجاه هزار مرد از گیل و دیلم جمع  
کرد و خواست عزیمت آمدن کند. در طاق و بادر افتاد به يك روز چهار -  
صد تن ببردند و همه را بر سر یکدیگر نهادند، تا از گند، عوارت و مابقی  
مردم فریاد بر آوردند و از ضرورت امان طلبیدند. مسلمانان عهد کردند بر  
آنکه خلیفه رضا دهد و آن جماعت را به زیر آوردند و هفت شبانروز مسال

نقل می کردند. بعد از آن جمله حرم را عزیز و مکرم باستر و عفت به حضرت خلیفه بردند. آزر می دخت و ورمجه را تکلیف کرد که به حکم من شوند تا نکاح کنم. هر دو ابا کردند. دختران خورشید را که به حسن ماه بودند، یکی را به عباس ابن محمد الهاشمی داد و أمه الرحمن نام نهاد و از او ابراهیم ابن العباس آمد و بعد از شوهر هم زن و هم پسر بماندند. و یکی را خلیفه به حکم خویش کرد. و اسپهبد راسد پسر بودند: یکی را که هر مزد نام بود، ابوهارون عیسی خواندند و نداد هر مزد را موسی و داد مهر را ابراهیم. و دختران دیگر را به فرزندان و خویشان داد. و چون ادب و حسن معاشرت و وفا و همت ایشان بدیدند، جمله خلیفه را بر آن داشتند که ملک طبرستان با پدر ایشان دهد و خلیفه راضی شد و مثال نوشتند و رسول تا به حلوان برسید خبر دادند که چون خورشید حال طاق گرفتن و سببی حرم و فرزندان بشنید، گفت «بعد از این به عمر و عیش رغبتی نیست و به چنین ننگ و شین، مرگ، عین راحت و آسایش است، زهر بخورد و بمرد. رسول از حلوان بازگشت و معلوم گردانید.<sup>۵۷</sup>

به این ترتیب باوندیان خاندان جاماسب که بر این صفحات حکمروائی داشتند برافتادند و والیان عرب جانشین ایشان شدند.

چون دسترسی به داخل غار برای نگارنده مقدور نبود، مجبور شد از کوششهایی که غارشناسان و کوهنوردان برای دست یابی به این دژ استوار کرد اندیاری جوید. باید گفت که اینان که تعدادشان در حدود سیصد تن بوده است خبر دقیق و مفیدی از این غار برای ما نیاورده اند و یادداشتهای ایشان در مجلات مختلف<sup>۵۸</sup> بیشتر درباره شرح

۵۷ - تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۱۷۶ و ۱۷۷.

۵۸ - شکار و طبیعت شماره ۳۵ مه ماه ۱۳۴۱ و کیهان ورزشی شماره ۲۹ شنبه اول مرداد ۱۳۳۹ (و شماره ۳۱ شنبه ۱۵ مرداد ۱۳۳۹ و مجله نیرو و راستی سال هشتم شماره ۳۰۲ چهارشنبه ۳۱ تیر ۱۳۲۹).

مسافرت و نوع صعود و گرسنگی و تشنگی و هوای ملایم جنگل و سقوطها و کشته شدن یکی از افراد و نظایر آنهاست که در شناسائی داخل غار تأثیر زیادی ندارد آنچه پراکنده از زیر قلم آنان درباره این دژ آمده به شرح زیر است:

موقعیت جغرافیایی و نظامی غار اسپهبد خورشید، در حد فاصل دو ایستگاه راه آهن پل سفید و سرخاباد، ناحیه ای به نام دو آب وجود دارد. این ناحیه که وجه اسمی آن ناشی از پیوند دو رو خانه سولا و عباس آباد است، از لحاظ طبیعی به نحوی قرار گرفته که دو قسمت مازندران را از هم جدا می کند.

پس از مختصر تلاش یا کوبیدن میخ سوم خود را به پلکان رسانیدیم این پلکان به عرض یک متر و نیم می باشد ولی به علت پوسیدگی ساروج ریزش و غیر قابل اطمینان است.

تاکنون طی بررسیهایی که می شد، به نظر می رسد ساختمانی که معمولاً از پایین دیواره به شکل اطاق مانند است، آخرین و مرتفع ترین بنای موجود در غار است. ولی حال که ما خود را در کنار آن می بینیم، مشاهده می کنیم که فضائی بزرگتر از آنچه به نظرمان می رسد وجود دارد. چند اطاق بدون سقف، تعداد زیادی پلکان فروریخته و بالاخره بالاتر از همه و چسبیده به دیوار غار، اطاق بدون سقفی است که در حکم شاه نشینی می باشد. از داخل این اطاق کلیه فعل و انفعالاتی که در تنگه و دره انجام می شود، می توان دید. خود مانیز و وسایل حفاری و گمانه زنی را به سختی و مرارت تا انتهای غار بردیم و در یکی دو محل که احتمال وجود اشیائی می رفت حفاری کردیم ولی هر چه بیشتر جستیم کمتر یافتیم، تنها در این میان چند تکه سفال بدون لعاب و دو سه قطعه آجر که سخت فشرده و جوش خورده بود یافتیم.

قبل از همه باید بگویم که غار اسپهبد پراز مجهولات است و بطور

قطع و یقین به جرأت می‌توان گفت، مجهولات آن بمراتب از معلوماتش زیادتر و ارزنده‌تر است. هنوز با تلاش نزدیک سیصد نفری در روی دیواره و تختهای غار، فقط يك راه که در برخی از قسمتها دوشاخه می‌شود، برای صعود تشخیص داده شده است. دیگر آنکه در بیرون غار و اطراف آن تجسسات کافی و دقیق نشده است. چه بسا که معماهای درون را شواهد بیرونی و خارج از غار مشخص و معین نماید.

نکته دوم که از گفتار آن گریزی نیست، مسئله صعود و بررسی غار از سمت راست می‌باشد. برج ریزی تنسند سمت راست خیلی زود کوهنوردان را از صعود مأیوس می‌کند.

دهانه طاق به پهنای ۸۵ متر و بلندی آن نیز در همین حدود است و یکی از عظیمترین طاقهای طبیعی دنیا شمرده می‌شود (عکس شماره ۲۴۴) طاق مزبور در محل به نام «لاپ کمر» معروف است. لاپ به زبان بومی به معنی شکاف و بریدگی و چیز از هم باز شده می‌باشد.

از ابتدا که کوهنوردان به بازدید غار اسپهبد خورشید می‌رفتند، در قسمت راست طاق، نزدیک به انتهای سقف، دهانه وسیع حفره تاریکی را مشاهده می‌کردند که جلو آنرا دیوار ساروجی ضخیمی فرا گرفته بود و پشت آن در پس تاریکی ناپیدا بود. این دخمه تاریک و مرموز، از همان هنگام مورد توجه بینندگان غار اسپهبد خورشید قرار گرفت و تقریباً قریب به اتفاق بر این بودند که در غار اسپهبد خورشید هر چه هست همین است و تنها نقطه‌ای که می‌توان از نظر غاری و اکتشافی بدان امیدوار بود همین جاست.

محلی که ما در روی آن مستقر شده و به عنوان تکیه‌گاه از آن استفاده کردیم، مسطحه کوچکی است به ابعاد  $۴ \times ۱/۵۰$  متر که در روی يك پایه نیمه خراب سنگ و ساروجی به ارتفاع پنج متر بر بدنه دیواره زده

شده است.

میان مقالات متعدد که درباره غار اسپهبد خورشید نوشته شده مقاله چنگیز شیخلسی مطالب بیشتری دارد. او در انتهای مقاله طولانی خود این اطلاعات را به ما می‌دهد:

غار به صورت تالار ساده و تقریباً به شکل دایره است. درازای آن ۱۹/۷۵ و پهنای آن ۱۴/۳۵ متر و بلندی آن تخمیناً ۱۵ متر است. جنس سنگ آن از نوع سنگهای املاح دار رسوبی رنگین و بسیار خرد و ریزشی است و بمرور ریزش و واریز کرده و اینک قشر ضخیمی از خاک و شن، آثار و ساختمانهای داخل غار را در زیر خود پوشانده است و در بعضی نقاط شدت ریزش چندان بوده که تپهای بلندی به ارتفاع دو متر به وجود آمده است.

جلو دهانه غار با دیوار سنگ و ساروجی ضخیمی به ارتفاع یازده متر از پایین چیده شده و تا جلو مدخل غار بالا آمده است. قسمت فوقانی آن فرو ریخته و مسلماً چندمتری بلندتر از امروز بوده است. دیوار مزبور به منزله پایه یا پیش‌بند غار بوده است و بسا بالا آوردن آن شکاف طولانی زیر دهانه را پر کرده، فراز آنرا مسطح کرده و ساختمان نموده‌اند. بطوریکه اشاره رفت قسمت عمده کف غار در زیر آوار سقف و ریزش کوه مدفون گشته است. از اینرو نمی‌توان شکل صحیح آنرا طرح نمود، ولی با مطالعه در روی بقایا و آنچه پایدار مانده می‌توان تصویری کلی از آن مجسم نمود.

از جلو مدخل غار راهروی باریکی شروع می‌شده و به آخر تالار امتداد داشته و در دو طرف آن طاقهای متعدد قرار داشته، دو طاق بزرگ در دست راست و چند طاق کوچک در جانب چپ و در قسمت انتهائی نیز بناهایی بوده که استفاده‌های گوناگون از آنها می‌شده، ولی امروز بطور

تحقیق بر ما معلوم نیست که وضع آنها از چه قرار بوده است. اطاقها سقف داشته و با درختان قطور جنگلی تیرکشی بوده است. تیری به درازای سه متر و نیم و به قطر ۸۰ سانتیمتر در گوشه یکی از اطاقها افتاده است که خود برهان گویائی بر اثبات این نکته است.

جالبترین بخش غار بناهای قسمت چپ راهرو است که نسبتاً سالم مانده است و با دقت در آنها می توان به وضع معماری این دژ قدیمی پی برد. در کنار دهانه راهرو پلکانی است که پس از خاکبرداری آن به یکی از شاهکارهای ساختمانی غار برخوردیم.

این راهرو به عرض ۱/۱۵ و دارای هفت پلکان کوتاه به ارتفاع ۲۷ سانتیمتر است و پله ششم پاگرد است و از آنجا با گردش به چپ داخل بناهای فوقانی می شده اند. این قسمت با دیوار ساروجی ضخیمی که مانند «بتن آرمه» قالب گیری شده است ساخته شده و در لب پرتگاه وحشت آوری قرار گرفته است. در کنار راهرو طاق هلالی درگاه اطاقی است که خوشبختانه برجای مانده و نمونه خوبی از سبک معماری دژ می باشد طاق مزبور به عرض ۱۸۰ سانتیمتر و اکنون ۹۰ سانتیمتر باز و باقی در زیر آوار مدفون شده است.

در انتهای هلال دهنه، ازاره بندی ظریفی به عرض ۲/۵ سانتیمتر شده و سقف بدون استفاده از تیر رومی زده شده است.

پیکره بنا سنگ و ساروج است که روی آن با گچ ظریف کاری شده و بیشتر بنا قالب گیری است.

بنای این دژ مسلماً در دوران فراغت صورت گرفته و دقت و هزینه و کارگر زیادی صرف بنای آن شده است. بنای این دژ به احتمال قسوی متعلق به پیش از اسلام و اواخر دوران ساسانی است و حفاریات علمی و

اساسی این نکته را روشن خواهد کرد<sup>۵۹</sup>. (نقشه شماره ۲۴۵)

### غار کچال

در بالای رشته کوه سنگی شرق ایستگاه دو آب سوادکوه، دهانه غاری از دور نمایان است (عکس شماره ۲۴۶). کچال در زبان محلی به معنی «دختر» و «کچال» بشدید حرف ج به معنی دستگاه چوبین بافندگی است. شاید سرچشمه این نام از داستانی قدیمی است که در باره این غار بر سر زبان اهالی است و شرح آن به قرار زیر است:

در روزگاران گذشته، دختری از نژاد پریان که از آدیان می ترسید در این غار که کسی بدان دسترسی نداشت مسکن گزیده بود و برای سرگرمی، کارش بافندگی بود و هنوز چوبهای دستگاه بافندگی او در جلو غار افتاده است. شبها روز شد و روزها شب تا روزی چوپانی همراه گوسفندان خویش به این غار نزدیک شد و شکل و شمایل دختر را در دم غار دید و در دل عاشق او شد.

روزها به پای غار می آمد و به نی زدن می پرداخت تا ترس این پری بیکر از آدیان کم شد و کم کم به او نزدیک شد و سر بر شانه چوپان نهاد. چوپان که دلبر را در اختیار خود دید، کام دل از او بگرفت. دختر که از شور و هیجان عشق به خود آمد، دید کار از کار گذشته است و از هوش برفت. چوپان جوان، دختر را که دامنش آلوده به خون بود بردوش گرفت تا به آبی برساند و شست و شو کند. چند قطره از خون او بر خاک دامنه غار، نزدیک رودخانه ریخت و خاک سرخی که اکنون در آنجاست یادگار آن است. سرانجام چوپان، دختر را به چشمه ای رساند و او را نظافت و طهارت کرد. این چشمه امروز به «پری چشمه» مشهور است و آب زلال و گواری آن به رودخانه تالار می ریزد.

دختر پس از بهوش آمدن رضایت داد که با پسر چوپان به خانه او رود. پسر

چوپان که اهل شامرزا (شهمیرزاد) بود از دل و جان راضی شد و قدم در راه نهادند. راه دو آب به شامرزا از قدیمی ترین راههای این ناحیه است. هنوز برسختون و بندهای کوه آثار سنگ چین و طاقهای گذرگاه این راه باقی است. در پایان خود را به شامرزا رسانیدند.

در شامرزا تا امروز تیره ای به نام «اپری»<sup>۶</sup> هستند که بازماندگان نسل اینان هستند. دختران این طایفه از زیبایی بسیار برخوردار هستند بطوریکه در شهر سمنان و دهکده های اطراف زبازند هستند. معروف است بهاران که درخت سنجد به گل می افتد تمایل اینان به معاشقه و معانقه بجائی می رسد که مجبور می شوند پای ایشان را بخوکنند تا از خانه بیرون نروند.

پر پرو تاب مستوری ندارد چو دربندی سر از روزن بر آرد

اما وضع کنونی غار کیجا کچال:

غار در بدنه یك دیواره شصت متری آهکی در فاصله ۲۳ متری از سطح زمین واقع است. وضع دیواره کلاهکی است بطوریکه دهانه غار در زیر نقابی به طول چهار متر و نیم قرار گرفته است. از این گذشته زیر دهانه غار نیز کلاهکی است. در واقع طبیعت قدرت اعجاز خود را در بوجود آوردن این شاهکار طبیعی به کار برده است و همین وضعیت خاص و کم نظیر است که دسترسی به این غار را از هر طرف غیر ممکن ساخته است و جز با استفاده از وسایل، رسیدن به آن غیر مقدور است. همین نکته است که جلب نظر ساکنین این ناحیه را نموده و آن را دژ تسخیرناپذیری می دانند.

دهانه غار به عرض ۶ و به ارتفاع ۴ متر است و چشم انداز بسیار زیبا و دل انگیزی در برابر آن گسترده شده است.

عمق غار چندان نیست و با وجود کوچکی و سادگی دارای شکل و وضع دلپسندی است. تمام غار عبارت از یک تالار ساده بیضی به طول

۱۲ و عرض ۱۰ متر است طاق آن گنبدی است و حداکثر ارتفاع آن تا سطح فعلی ۷۰ متر است. با ساختن دواطاق بزرگ در پهلوئی هم تمام سطح غار گرفته شده و جز این دواطاق بنای دیگری در آن نبوده است. بنای شمالی یا اطاق بزرگ به طول ۶ و عرض ۴/۷۵ متر و جهت آن شمالی جنوبی است و بنای جنوبی یا اطاق کوچک به درازای ۷/۵ و پهنا ۴/۱۰ متر است و در جهت شرقی غربی است. میان این دواطاق دیواری است که آن دورا از هم جدا می کند.

راه ورود آنها از ایوان جلو غار بوده و هر يك دارای مدخلی جداگانه است. دیوار اطاقها جز قسمتی از دیوار اطاق جنوبی که باریکتر است، به پهنا ۶۵ سانتیمتر است و برای جلوگیری از نفوذ رطوبت به داخل بنا، گرداگرد تالار وصل به بدنه غار دیوار کشیده شده است تا علاوه بر آن، حمالها و تیرهای سقف بر آنها استوار شود.

امروز جز قسمتی از دیوارها که شالوده بنا را مشخص می سازد، چیزی نمانده و سقف و بیکره آنها بر اثر زلزله یا سایر لطمات طبیعی فرو ریخته و از میان رفته است. از اینرو کف اصلی و وضع تحتانی غار از نظر مستور مانده است و نمی توان روی چگونگی آن نظر داد. به همین جهت، تجسس ما برای بدست آوردن آثار و علائمی که بتواند راهنمای قدمت و تاریخ سکونت در غار باشد به جایی نرسید و جز سنگ آسیائی که در جلوه دهانه غار افتاده است، نشانه دیگری از لوازم زندگی ساکنین آن دیده نمی شود. با اینکه در حدود یک متر کف غار گودبرداری و گمانه زنی شد، هیچگونه آثاری بدست نیامد. احتمالاً باید تا حدود دو متر خاکبرداری نمود تا به کف غار رسید و این کار مستلزم فرصت و شرایط لازم می باشد تا کار به صورت صحیح و علمی انجام گیرد. بدیهی است این زحمت بی اثر نبوده و تا حد زیادی ما را به کیفیت و چگونگی زندگی و وضع معماری ساکنان غار آشنا

خواهد ساخت .

با مطالعه دروضع غاروتخمین ارتفاع دیوارها و بلندی سقف، این حدس پیش می آید که شاید بنای غار و طبقه بوده است . چون درغیر این صورت بالا بردن دیواری درحدود پنج مترغیر لازم به نظر می رسد . ولی این نیز نکته ایست که تا حفریات کامل انجام نگیرد محرز نخواهد شد .

تیرهای بلند و قطوری که در گوشه و کنار ریخته است، نشان می دهد که سقف بنا ضخیم و بار سنگینی را روی خود داشته است . آنچه در روی خاک آشکار است ۱۸ اصله تیر است و به حدس قوی تعدادی نیز در زیر خاک آوار می باشد .

تیرهای مزبور از درختان جنگلی است و پس از گذشتن قرنها با وجود هوای مرطوب غار، هنوز سالم و محکم است و در روی بعضی از آنها کار شده و برای استوار ساختن آنها به یکدیگر کم وزبانه در آورده اند . یکی از این تیرها به طول ۵ متر و به قطر ۹۲ سانتیمتر می باشد که در روی دیوار پیش بند غار و از گون افتاده است و انسان از مشاهده آن به فکر فرو می رود که چگونه آنها را با این وزن و هیكل عظیم از این ارتفاع وحشت آور به داخل غار کشیده اند و شاید مردانی در این ماجرا جان خود را از دست داده باشند .

از دیوارهای غربی اطاق بزرگ که در ورودی در آن قرار دارد ، تا لب دهانه غار فضائی است به طول شش و عرض ۲/۵ متر که به منزله ایوان غار بوده و حکم سرسرای آن را دارد .

مصالحی که در ساختمان بناهای غار به کار رفته سنگ و بلك نوع گل بسیار سخت از خاک رس می باشد که در پای ارتفاعات کیجا کچال وجود دارد .

چون هیچگونه آثار و علائمی که معرف قطعی تاریخ و قدمت غار

باشد به دست نیامد ، نمی توان بطور محرز در این مورد اظهار نظر نمود . ولی از سبک ساختمان و نوع مصالح و بعضی قرائن می توان آنرا همزمان با غار « اسپهبد خورشید » و مربوط به صدر اسلام دانست که از دژهای تدافعی اسپهبدان طبرستان در برابر مهاجمین عرب ، یا پناهگاه سلاطین و حکمرانان محلی بوده است .

آنچه امروز از غار کیجا کچال دیده می شود ، باقی مانده دژ معتبری است که بمرور زمان درهم ریخته است ، ولی باغور و دقت در این شالوده از هم گسیخته می توان تا حد زیادی به پیکره و ساختمان اولیه آن پی برد .

باتوجه به بقایائی از قبیل شالوده های سنگ و گچ که در زیر درختان جنگل مستور مانده و قسمتهائی که بر بدنه دیواره به جا مانده است این طرح در نظر مجسم می گردد که پایه قلعه تقریباً به عرض سی متری یعنی سراسر پهنای قسمت فرورفتگی دیواره زیر غار را گرفته بوده است . و از دو قسمت ، بدنه های بلند و غیر قابل عبور کوه را در میان داشته است .

بلندی حصار و بنای اصلی قلعه در حدود پانزده متری یعنی تا ۸ متری زیر غار بوده است و از اینجا بوسیله نردبان داخل غار می شده اند و در موقع لزوم با بالا کشیدن آن ، ارتباط غار با قلعه قطع می شده است . ولی باید به خاطر داشت که این عبور و مرور کار ساده ای نبوده و مستلزم تهور و جسارت زیادی بوده است .<sup>۶۱</sup> (نقشه شماره ۲۴۷ و نقشه شماره ۲۴۸)

قلعه ای قدیمی بر سر پوزه دو آب

حاجی زین العابدین شیروانی در رجب سال ۱۳۱۵ هـ . ق . این قلعه را دیده و درباره آن می نویسد :

۶۱ - شکار و طبیعت ۲۶ دی ماه ۱۳۳۰ . نقل از مقاله چنگیز شیخلی عضو هیأت غار شناسان ایران .

يك فرسنگی کاروانسرای شاه عباسی<sup>۶۲</sup>، سر سه راهی که يك راه آن به شامرزا (شهمیرزاد) می‌رود قلعه دیوسفید است.<sup>۶۳</sup>

قلعه‌هایی که در این صفحات است و رویهمرفته تعداد آنها زیاد است، اغلب به خاندان دیومنسوب هستند. علت آنستکه آخرین بار این قلعه‌ها در دست این خاندان بوده که به امر شاه عباس برافزوده‌اند و گرنه ساختمان این قلعه‌ها به دوران قبل از اسلام می‌رسد. احتمال می‌رود این قلعه از قلعه‌های ارتباطی «عایشه‌گرگیلی دز» یا «غار اسپهبد خورشید» بوده است.

## مرقد درویش

در دهکده امامت ۶۴ راستویی سوادکوه

بنائی است با گنبدی مخروطی و مسجد کوچکی متصل به دروودی آن پشت بنای بقعه يك اصله درخت آزاد کهنسال است. اطراف بقعه گورستانی قدیمی است.

## امامزاده عباسعلی

بر قلعه‌کوهی که مسلط به دهکده‌های ملرده ۶۵ و کرمان ۶۶ است

بنائی است با گنبدی مخروطی و مسجد کوچکی متصل به دروودی. بنازگی دستی سر و گوش آن کشیده و تعمیر و مرمت و سفید کاری تازه کرده بسودند. درختی ناشناخته در محوطه بقعه است که می‌گفتند درخت فلقل است.

## قلعه کنگه لی ۶۷

در اراضی دهکده کنگه لی راستویی سوادکوه

قلعه کنگه لی دور افتاده ترین و آبادترین قلعه‌ای بود که در صفحات سوادکوه به آن برخوردیم. از دو آب سوادکوه در جاده‌ای که مشغول احداث آن هستند و به چاشم

۶۲- ظاهر آکاروانسرای «دوگل» (بفتح گاف) است که امروز خرابه‌های آن باقی است.  
 ۶۳- طرائق الحقایق ج ۳ ص ۶۴۷. ۶۴- بکسر الف و سکون فاء. ۶۵- بکسر میم و لام. ۶۶- بکسر کاف. ۶۷- بفتح کاف.

می‌رود چهارده کیلومتر پیش می‌رویم و به رودخانه آریم می‌رسیم که باید از آن بگذریم راه چاشم دست راست و راه کنگه لی دست چپ است. از رودخانه تا کنگه لی شانزده کیلومتر است.

قلعه کنگه لی قلعه‌ایست قدیمی از سنگ و گچ که تقریباً همه قسمتهای بنا بر جای است و بر سر کوهی منفرد برب آب «آریم تنگه» بردست راست آب قرار دارد. بر سر این کوه کله قندی پرشیب، دوبازو باروی بلند است که با زاویه‌ای گشاده دستها را باز کرده تا واردین را در آغوش گیرد و مانع دخول آنان به ارگ قله بشود. در انتهای این دوبازو، دو برج توپر، برای پایداری و استواری باروها ساخته‌اند. این دو بازو، از این دو برج طرفین به برجی مدور وسیع منتهی می‌شوند که ارگ اصلی قلعه است و مدخلی نسبتاً کوچک در پایین آن است. قسمتی از دیوار خارجی این برج شکاف برداشته که احتمال فرو ریختن دارد. باروها بلند و سالم فقط قسمتی از کنگره‌های آنها فرو ریخته است (عکس شماره ۲۴۹) نام دهکده «کنگه لی» «کنگلو» نیز ضبط شده است.<sup>۶۸</sup> ارتفاع محل دهکده کنگه لی از سطح ایستگاه راه آهن دو آب ۱۱۸۴ متر است.

در دره دو آب به دوائر تاریخی و قدیمی برخوردیم: یکی در «گندی آب»<sup>۶۹</sup> پنج کیلومتری دو آب که در حین خاک برداری و جاده سازی به خمهایی برخوردند که ظاهراً برای ذخیره آب و سایر مواد غذایی بوده است.

دیگر در چهارده کیلومتری ایستگاه دو آب که راه چاشم از راه کنگه لی جدا می‌شود، بر سینه کوه سنگی مقابل، بر سمت چپ رودخانه، آثار جاده سازی چارواداری قدیمی است که همان راه قدیمی دو آب به چاشم و شامرزا (شهمیرزاد) بوده است که اکنون نیز در همان مسیر، مشغول راه سازی ماشین رو هستند. (عکس شماره ۲۵۰).

۶۸- فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۳. ۶۹- بفتح گاف.



شهریار کوه = کوه قارن = سوادکوه امروز

شهریار کوه لقب حکمرانان محلی کوه قارن بوده است. صاحب حدود العالم می‌نویسد:

کوه قارن پادشاه وی سپهد شهریاره کوه خوانند . . . . .  
 و از روزگار مسلمانی باز پادشاهی این ناحیت اندر فرزندان باو است.<sup>۷۰</sup>  
 تا زمان ما خاندان باوند در سواد کوه تابستان نشین و علاقه ملکی اجدادی دارند. در صورتیکه نویسنده حدود العالم این نامهارا صحیح و دقیق ضبط کرده باشد، شهریاره کوه یا شهریار کوه و کوه قارن با سوادکوه و سواته کوه امروز یکی است.

راه اصفهان به سیاه کوه کاشان و مازندران

حدود سال هزار قمری که پایتخت صفویان از قزوین به اصفهان منتقل شد، شبکه راههای ایران نیز تغییراتی پیدا کرد و بمرسیر راههای قدیمی راههای تازه‌ای ایجاد کردند از آنهاست: راه اصفهان به مازندران و خراسان که از راه سیاه کوه کاشان<sup>۷۱</sup> آمد و رفت می‌کرده‌اند. این راه در هبله رود دو راهی داشت که یک راه آن به طرف شمال به فیروزکوه و سوادکوه می‌رفت و راه دیگر رو به مشرق به بسطام می‌رسید.<sup>۷۲</sup> شرح راه سازی مازندران را اسکندر بیک منشی چنین نوشته است،

در سال ۱۰۳۱ ه. ق. رأی جهان آرا (شاه عباس بزرگ) بدان متعلق گشت که در وسعت شوارع و همواری راههای مازندران توجه فرموده نوعی سازند که شتران قطار به فراغ بسال، بی خوف و خطر عبور نموده، آسیبی از آن ممر به مترددین نرسد و همت عالی نهت بدین امر شگرف که در نظر خلایق دشوار بل محال می‌نمود، گماشته جناب دستوری میرزا

۷۰- حدود العالم ص ۱۴۷ ۷۱- عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۸۴۰.

۷۲- در عالم آرا ج ۲ ص ۸۵۰ و ۸۵۱ شرحی درباره توسیع راه سوادکوه آمده است.

تقی خان - وزیر طبرستان - را به انجام این خدمت مأمور فرمودند و مقرر شد که اهالی مازندران در آن امر خیر به مرد و مدد همراهی کنند و کارکنان اجرت واقعی از خالص مال خاصه شریفه ستانند و جناب دستوری پذیرای فرمان گشته، به عون عنایت الهی و نیروی اقبال شاهی، دامن همت بر میان، شروع در انجام این خدمت کرد و نهایت سعی و بذل جهد در آن امر شگرف به ظهور آورد. اعظم شوارع مذکور راه سواد کوه است که به الکاء خوار و هبلرود و فیروز کوه به مازندران می‌رود و تردد مترددین اردوی معلی از آن راه است و تا فرحباد قریب هشت نه مرحله است و هر مرحله تخمیناً پنج فرسخ بلکه زیاده است.

القصة استادان خارا تراش چابک دست و تبرداران و بنایان و عملة آن کار را از هر طرف جمع آورده، مصالح سرانجام داده، بر رودخانه‌ها که بر سمت راه واقع بود، بنای عالی استوار، بقدر طغیان هر رودخانه به سنگ و آجر و آهک تعمیر و ترتیب دادند و در ممر سیلابهای عظیم که در وقت بارندگی از قلل جبال می‌ریزد، نقبها کنده، هر جا مظنه آن بود که در ایام از آسیب سیلاب منهدم و خراب گردد، به سنگ و آجر ممر را انجام داد و به رودخانه ملحق گردانیدند و در همواری خیابانها طرح کرده، هر چه جنگل بود، تبرداران از درختان سطر عالی خالی کردند و ریگ از جاهای دوردست آورده، ماهی پشت بلند گردانیدند و در دو طرف آن جویها کنده شد که آب باران از شوارع به جویها ریخته، به رودخانه‌ها جاری گردد، چنانچه در میان راه که محل مترددین است، اصلا از گل و لای، سم ستوران آلوده نگردد. و مضایق جبال را به فنون غریبه توسیع داده، بعضی جاها را چوبهای قوی انداخته، آنچه سنگ خاره بود، سنگ بران خاره تراش تراشیده و صنایع بدایع به ظهور آوردند.

چنانچه ناسخ کارهای فرهادی که در نظر عقل دور از کار می‌نمود

گردیده، در اندک زمانی این کار خیر به نیروی همت والا و مددکاری اقبال، به نوعی که مکتون خاطر انور و پسندیده خاص و عام بود، صورت انجام یافت و اکنون شتران باردار قطار قطار پهلوی یکدیگر به فراغت عبور می نمایند و همچنین در کسل شوارع مازندران در توسیع طرق و شوارع به طریق سایر، ممالک مترددین از خوف برکنار گشته اند ..... و از اتفاقات حسنه «کارخیر»<sup>۷۳</sup> تاریخ این کار خیر انجام است.<sup>۷۴</sup>

محمد حسن خان اعتماد السلطنه درباره راه سوادکوه چنین نوشته است:

راه شاه عباسی که به سرکاری میرزا تقی خان وزیر مازندران و مهندسی هلندیها ساخته شده است و از اصفهان تا فرح آباد امتداد داشته است، از بلوک راستویی می گذرد و ماده تاریخ بنای این راه «امر خیر» است.

بنابر این راه مزبور در سال ۱۰۵۱ هجری که سال آخر سلطنت شاه صفی یا سال جلوس شاه عباس ثانی است ساخته یا تمام شده است.<sup>۷۵</sup>

علی بابا عسکری درباره این راه نوشته است:

در سال ۱۰۳۱ به فرمان شاه عباس، میرزا تقی - وزیر مازندران - معروف به «ساروتقی» مأمور شد راهی از فیروزکوه به طرف سوادکوه، ساری، اشرف، فرح آباد، استراباد بسازد. راه فرعی از گلوگاه به طرف نیالا در هزار جریب تیز مقارن همین وقت ساخته شد. کاروانسراهائی نیز در طول این راه ساخته اند. در هشت کیلومتری جنوب گلوگاه، محلی به نام «شاه نشین» است که ظاهر آیکی از این بناهاست.<sup>۷۶</sup>

۷۳- کارخیر به حساب جمل مطابق سال ۱۰۵۱ ه. ق. است.

۷۴- تاریخ عالم آرای عباسی ج ۳ ص ۹۹۰ و ۹۹۱ و التذوین ص ۱۰۷.

۷۵- التذوین ص ۳۱. ۷۶- بهشیر ص ۱۴۸.

راه اصفهان به مازندران

اصفهان - باطان دو فرسخ و نیم  
 باطان - ریجه سه فرسخ  
 ریجه - سردهن که کاروانسرائی محقر است هشت فرسخ  
 سردهن - تاج آباد<sup>۷۷</sup> سه فرسخ  
 تاج آباد - بادرود شش فرسخ  
 بادرود - آب گرم<sup>۷۸</sup> ده فرسخ  
 آب گرم - سفیداب<sup>۷۹</sup> (خانه ای برکنار تپه) هفت فرسخ  
 سفیداب - سیاه کوه<sup>۸۰</sup> (کاروانسرائی زیبا) هشت فرسخ  
 سیاه کوه - رشمه هشت فرسخ  
 رشمه - گزوار شش فرسخ  
 گزوار - هبلرود شش فرسخ  
 هبلرود - فیروزکوه شش فرسخ  
 فیروزکوه - شیرگاه شش فرسخ  
 شیرگاه - جیره = جیر هفت فرسخ  
 جیره - علی آباد (شاهی) هفت فرسخ

باقی بناها و آثار تاریخی راستویی و ولویی سوادکوه

۱- دخترپاک در آلاشت ولویی سوادکوه.

۲- سید احمد و سید مهدی در بالا آلاشت سوادکوه.

۳- سید محمد و سید جعفر در پایین آلاشت سوادکوه.

۷۷- باغ تاج آباد (عباسنامه ص ۹۴ و ۲۶۴) باغ مبارکه تاج آباد نطنز (عباسنامه ص

۳۲۳ و ۳۳۳) ۷۸- گرماب (عباسنامه ص ۹۶ و ۲۸۷)

۷۹- سفیداب (عباسنامه ص ۲۸۷) ۸۰- سیاه کوه (عباسنامه ص ۹۶)

- ۴- معصوم زاده‌ای در اراضی جنگلی کار مزد که از سه راه به آن دسترسی است: از راه کارمزد، از راه نفت و بورخانی و از راه وچاد که از راه سوم تانیمراه ماشین رو است.
- ۵- امامزاده در دهکده چشمه نزدیک سلس از شعب تالار ( استراباد نامه ص ۲۴۰) امامزاده و دهکده چشمه و سلس در محل شناخته نشد.
- ۶- ملگنوف یادی از امامزاده سفید در دهکده‌ای به همین نام کرده است. (عکسی ملگنوف ص ۸۵ الف) از هر کسی پرسیدیم خبری نداشت. شاید قابل تطبیق با سفید چاه باشد.
- ۷- در طومار متولیان دوره صفویه نامی از مرقد شیخ بابوکیا در سواد کوه برده شده و تولیت آن در آن تاریخ با درویش صادق بوده است. مرقدی به این نام نیافتیم. شاید قابل تطبیق با شاه بالو در ده میان راستویی سواد کوه باشد.
- ۸- قلعه ده گردن و سون آباد و شورک چال و وورسک جزء دژهای گدوک عباس آباد نام برده شده‌اند. در ورسک پنج شش قلعه دیدیم که نام آنها با این نامها قابل تطبیق نبود.
- ۹- ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴ ه. ق. در سفرنامه خود از سد سواد کوه نام می‌برد و محل آن را نزدیک قلعه اولاد و پایین تر از آن می‌داند و می‌نویسد «برای ذخیره آب و بستن راه به کار می‌آمده»<sup>۸۱</sup> به علت نوسازی و راهسازی اثر کمی از این سد برجای است.
- ۱۰- برجی قدیمی در برابر کوه چرات راستویی سواد کوه.
- ۱۱- از رباط شاه عباسی پای گدوک عباس آباد که نام آن در اغلب سفرنامه‌ها آمده است نشانی برجای نیست. در سه فرسخی راه فیروز کوه به سواد کوه پایین گدوک فیروز کوه.

۸۱- سفرنامه ناصرالدین شاه سال ۱۲۸۴ به نقل از التدوین ص ۳۳.

- ۱۲- سرخ رباط شاید قابل تطبیق با رباط خرابه‌ای باشد که در ایستگاه دو گل<sup>۸۲</sup> زیر دست پل راه آهن امروز برقرار است.
- ۱۳- از برج سرخ رباط در راستویی سواد کوه اثری پیدا نکردیم.
- (مجموعه کتابخانه بیوتات سلطنتی ج ۵ شماره ۷۲۶ ص ۴۶ ب و ۴۷ الف)
- ۱۴- امامزاده‌ای در ارفه ده (= ارفح ده) هجده کیلومتری جنوب پل سفید و یک کیلومتری غرب راه سواد کوه برپای است ولی ارزش تاریخی ندارد.
- ۱۵- امامزاده حمزه در شور مست راستویی سواد کوه، از سنگ و گل است و اثر تاریخی ندارد.
- ۱۶- در قدمگاه و کوه هزارخاتون خطیر کوه در کمرو راستویی سواد کوه آثاری تاریخی است. در قدمگاه گورستانی قدیمی، آب انبار و آجرهای قالب بزرگ دوران ساسانی، در مرتع چالمش (یکسرمیم) پناهگاههای غارمانند که دستی کنده شده است. از خطیر کوه تا چاشم که فعلا (تیر ۱۳۶۳) مشغول ساختن راه هستند دوازده کیلومتر است.
- ۱۷- امامزاده حمزه در فلورد (= پلورد) از دهکده های راستویی سواد کوه، آثار تاریخی نداشت.
- ۱۸- حمام و عمارت علی محمد خان در برنت راستویی سواد کوه (مجموعه کتابخانه سلطنتی ج ۵ شماره ۷۲۶ ص ۴۶ ب و ۴۷ الف).
- ۱۹- قلعه شاه عباسی در دهکده عباس آباد راستویی، آثار آن باقی است. (مجموعه کتابخانه سلطنتی ج ۵ شماره ۷۲۶ ص ۴۶ ب و ۴۷ الف)
- ۲۰- قلعه گردن در وسط دهکده عباس آباد راستویی.
- ۲۱- تپه‌ای قدیمی در کتی لته شیرگاه سواد کوه، تپه طبیعی است ولی پاره‌های سفال در آن فراوان یافت می‌شود.
- ۸۲- مسافرت رضاقلی میرزا به خوارزم به نقل از مرآت البلدان ج ۲ ص ۴۰. مهجوری در ج ۲ تاریخ مازندران ص ۱۳۳، این کاروانسرا را به نام رباط اول خوانده است.

## ۱۱- بناها و آثار تاریخی لفور سوادکوه

در قدیم ناحیه لفور را سیزده قریه و پس از آن ۱۷ قریه دانسته‌اند. امروز بیش از بیست و یک پارچه آبادی جزء لفور است. این دهستان در جنوب غربی شیرگاه و قسمت بالای دهستان بابل کنار است. آب این ناحیه از سه رودخانه پی‌رود و کرسنگ و از (بفتح الف و زاء) تأمین می‌شود. این ناحیه از دهستانهای بخش سوادکوه شهرستان شاهی (قائم شهر) است.

۱- سه معصوم زاده در بورخانی و نفت‌چال به نامهای: سید عالی کیا و بوبل کیا سلطان که در محل بویی کیا سلطان گویند و امامزاده کمال الدین. در مرتع و ساله (بکسر او) از توابع نفت‌چال گورستان قدیمی و پاره‌های آجر و تکه‌های کاشی پیدا می‌شود.

۳- گورستانی قدیمی در وردشت (بفتح او) که استخوانهای فراوان از آنجا بیرون می‌آید.

۴- گورستانی قدیمی در از (بفتح الف و زاء) از توابع نفت‌چال.

۵- سنگ آسیاب و تونلها و راههای زیرزمینی که با چاه به هم مربوط است در بیلاق لاکوم الاشت (بکسر الف).

۶- گورستان گبری که سمت دفن اسلامی ندارد در لاکوم و لرزنه (بفتح لام و زاء).

۷- مقبره سید عالی کیا در شاه کلا (امام کلای امروز).

- ۸- امامزاده یحیی در پاشاکلا و امامزاده عسکری در جنگل این دهکده .
- ۹- در اسبوکلا آجرهای کاشی سه گوشه با نقش شیر و پلنگ بر آنها و تونلها و راههای زیرزمینی دور و دراز.
- ۱۰- درگالش کلاکاشی شش ضلعی که بر آن تمثالهایی نظیر سلاطین صفویه است .
- ۱۱- برجهای دیدبانی در تورهن<sup>۱</sup> و پاپک<sup>۲</sup> و ورشت<sup>۳</sup> و وساله<sup>۴</sup> و قاضی کلا و نم نم<sup>۵</sup> و سیدکلا و چاشت خوران .
- ۱۲- سه قبر در چارسوران .
- ۱۳- در حدود دو هکتار زمین آثار آبادانی قدیم و سه قبر در گزو .
- ۱۴- معروف است که قبر اسپهبد خورشید در چاشت خوران است<sup>۶</sup>.
- ۱۵- معروف است که منزل مازیار در چاشت خوران بوده است و بعید به نظر می رسد .
- ۱۶- قلعه کره سنگ در لفوراست. (تاریخ خاندان مرعی مازندران ص ۳۶۸)

۱- بفتح هاء. ۲- بفتح پ دوم. ۳- بفتح واو وراء. ۴- بفتح واو.

۵- بکسر ه و دونون

۶- اسپهبد خورشید خود را در پلام رودبار رود سر مسموم کرد .

#### بخش چهارم

### بناها و آثار تاریخی ساری و اطراف آن

## جغرافیای شهرستان ساری

ساری یکی از شهرستانهای مازندران شرقی است که از طرف شمال به دریای مازندران، از جنوب به رشته اصلی کوههای البرز که حد طبیعی میان ساری و کومش (سمنان و دامغان) است، از مشرق به گرگان و از مغرب به شهرستان علی آباد (قائم شهر) محدود می شود.

شهرستان ساری دارای بیست دهستان به شرح زیر است:

بخش مرکزی شامل: گیلخواران، ساری رودپی، شهر خواست، قره طغان، مز کوره، میانرود، کارکنده، اسفیورد و شوراب، کلیجان رستاق، بخش اشرف (بهشهر) شامل: پنجهزاره، کلباد، یخکش.

بخش چهاردانگه شامل: سورتیجی، هزارجریبی، شهریار.

بخش دودانگه شامل: نرم آب، فریم، بندرج، پشتکوه، بنافت.

رودخانه هایی که در پهنه خاک ساری جاری هستند، از غرب به شرق به این

نامها خوانده می شوند:

۱- رودخانه لاجیم سرچشمه آن از ارتفاعات شمالی رسگت است. پس از طی

سی کیلومتر به رودخانه تجن می ریزد.

۲- رودخانه فریم، سرچشمه های آن: شیرین رود، اشک رود، عروس داماد است

در ازای آن چهل کیلومتر در اراضی افراچال به رودخانه تجن می رسد.

۳- رود خانهٔ تجن، سرچشمهٔ آن کوه دیز آباد و شاخه‌های: شلی، پرور، رودبارک، گلخواران و کاردکلا به ترتیب به آن می‌پیوندند. جریان آن در جهت شمال است و در هشت کیلومتری ساری از کوهستان خارج می‌شود، از مشرق ساری می‌گذرد و در فرح آباد به دریای مازندران می‌ریزد. زارم رود در شانزده کیلومتری و گرماب رود در سی کیلومتری ساری به تجن می‌ریزد.

۴- گرماب رود، سرچشمهٔ اصلی آن در بادله کوه و چشمه‌های شورکاو نزدیک آبادی «کوات» است. پس از عبور از کوهستان پشتکوه و زیر کوه چهار دانگه در حدود باباکلا به طرف غرب منحرف می‌شود و در اراضی میان‌گردش و تاکام وورند به تجن می‌ریزد. در ازای رود خانه از سرچشمه تا محل اتصال به تجن ۷۵ کیلومتر است.

۵- زارم رود، سرچشمهٔ آن کوه چنگی و حدود پابند از دهستان هزارگریب است نزدیک آبادی «درم» با رود خانهٔ «ارم» متصل می‌شود. در حدود سنکور به طرف غرب می‌پیچد با گرماب رود در شانزده کیلومتری جنوب ساری به تجن می‌ریزد.

۶- رود نکا، سرچشمهٔ اصلی آن شاه کوه واقع در جنوب گرگان و تنگ شمشیر بر است رو به غرب جریان دارد، از دهستان شهر یاری و یخکش می‌گذرد به طرف شمال می‌پیچد و از غرب قصبهٔ نکا می‌گذرد و در نوذر آباد به دریا می‌ریزد. در ازای آن در حدود صد کیلومتر است.

#### جغرافیای تاریخی و انسانی شهر ساری

ابن الاثیر از ساریه یاد کرده و آن را شهری از شهرهای مازندران می‌داند.<sup>۱</sup>  
ابوالفدا (متوفی ۷۳۲) از قول ابن سعید می‌نویسد:

از شهرهای طبرستان ساریه است و در ساحل آن بندرگاه عین الهم است که طولش عربی و عرض لطل .... و در شرق آن خوارری است که بر سر راه است و میان آن دوشصت میل است.<sup>۲</sup>

۱- اللباب فی تهذیب الانساب ذیل کلمه «ساریه». ۲- تقویم البلدان ص ۲۳۷.

سپس طول و عرض ساری را یاد کرده است.

سهراب می‌نویسد که مدینهٔ ساریه نزدیک دریاست.<sup>۳</sup>

حسن بن اسفندیار دربارهٔ گذشتهٔ بسیار دور شهر ساری می‌نویسد:

بنیاد ساری در قدیم «طوس نوذر» که سپاه دار ایران بود افکند به موضعی که این ساعت «طوسان» می‌گویند و چنان بود که به عهد کیخسرو چون از او خیانتی در وجود آمد که فریبرز، کاوس را برگزیده بود، بترسید و بگریخت و با آل نوذر بدین موضع التجا کرد. تا رستم زال بالشکر هفت اقلیم بیامد، او را بگرفت، پیش کیخسرو برد، گناه او را عفو کرد. درفش و کفش بدو سپرد و قصر مشید و مقر منیعی که او ساخته بود هنوز (سال ۶۰۶ قمری) تودهٔ آن باقی است «لومن دوین» می‌گویند و این موضع که اکنون ساری است محدث است.<sup>۴</sup>

فرخان بزرگ که ذکرش برود، پادشاه طبرستان بود. «باو» را که از مشهوران درگاه بود فرمود تا آنجا که دیه «اوهر»<sup>۵</sup> است، شهری بنیاد نهد، برای بلندی آن موضع و بسیاری چشمه‌های آب و نزهت جایگاه. مردم اوهر، باو را رشوت دادند تا ترک آن بقعه کرد و اینجا که امروز ساری است بنیاد نهاد. چون عمارت تمام شد، شاه بیامد تا مطالعهٔ شهر کند. معلوم شد که «باو» با او خیانت کرده، محبوس فرمود و به طریق آمل به دیه «باو جمان» او را بیاویخت. نام این دیه «باو آویجمان» از این سبب نهادند و از آن زر رشوت دیهی بنیاد افکند و چون تمام شد «دینار کفشین» نام نهاد. تا این ساعت (۶۰۶ قمری) هم دیه معمور ماند هم نام

۳- عجایب الاقالیم السبعه ص ۳۳. ۴- تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۵۸ و ۵۹. ملکنوف می‌گوید: ساری قدیم در محل دیه شعبان بوده است در سال ۹۶۳ بواسطهٔ سیل یا زلزله خراب شد. ساکنان جایگاه خود را در دامنهٔ کوه ساختند (نسخهٔ عکسی ترجمهٔ ملکنوف ص ۶۰ ب). ۵- بفتح الف و کسروا و هاء.

برقرار.<sup>۶</sup>

ابن اسفندیار دوباره یاد آور می‌شود که «ساری را اصفهید فرخان بزرگ بساخت»<sup>۷</sup> منظور اینست که نوسازی و مرمت نمود.

و درباره خندق ساری می‌نویسد:

ابوالقاسم جعفر بن الحسن بن علی الناصر عمارت خندق ساری

بفرمود.<sup>۸</sup>

سیدظهیرالدین درباره تجدیدنمای شهر ساری در زمان سید کمال‌الدین بن میرقوام‌الدین مرعشی (۷۶۰ تا ۷۸۱) می‌نویسد:<sup>۹</sup>

چون خاطر میر کمال‌الدین از کیایان جلال آسوده گشت، به اجازه پدر متوجه ساری گشت. ساری را سارویه ساخته بود، اما فیما بین دو سه نوبت خراب گشته بود. چون نوبت به جلالیان رسید، اندک عمارت ساخته بودند. اکثر شهر قدیم خراب بود. چنانکه در پای منار کهنه که الحال (۸۸۱ قمری) بعضی از آن باقی است، در آن حین که مردم مسن بودند می‌گفتند که ما اینجا بیشه و جنگل دیده‌ایم که شکار می‌کردند و گوزن و خوک می‌گشتند.

سید کمال‌الدین به تعمیر آن مقام مشغول گشت و بنیاد خندق فرمود و درون آن خندق عظیم کوشک و خانه و عمارات عالیه و حمام و سایر عمارات ضروریه فرمود ساختند و چاههای آب حفر کردند و بیرون قلعه بنیاد شهر و بازار و حمام و مسجد طرح انداختند و سرکاری هر موضعی را به یکی از امرا و ارکان دولت و برادران خود سپردند و در سنه ۷۶۹ ابتدای این عمارت بود و در سنه هفتصد و هفتاد به اتمام پیوست.<sup>۱۰</sup>

۶- تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۵۸ و ۵۹ . ۷- تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۷۷ .

۸- تاریخ طبرستان ج ۱ ص ۲۷۱ . ۹- تاریخ طبرستان و رویان ص ۲۷۱ .

۱۰- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۷۸ و ۳۷۹ چاپ درن .

## شهر ساری از نظر ایت در سال ۱۴۶۰ قمری

ایت در سفرنامه خود می‌نویسد:

ما را در ساری در کاخ آقا محمد خان که مانند بیشتر از کاخها روی درخراپی دارد، جای دادند. در یکی از حیاطها درخت خرما می‌بزرگی است، تنها درخت خرمایی است که من در این سرزمین دیده‌ام. هنوز ما مهمان اردشیر میرزا هستیم و از ما پذیرائی به عمل می‌آورند.

شهر ساری خندقی باریک و کم عمق دارد و خاکریزی دارد که روی آن دیواری کوتاه دور تا دور شهر بوده است. چندین دروازه نیمه خراب داشت و وضع دفاعی شهر نیز خراب بود. غلت این خرابی را می‌گفتند از زلزله است.

محیط شهر دومیل است و شهرش محله دارد که سه هزار خانوار در آنها ساکن اند. کف کوچه‌ها سنگفرش ریزاست. هفتاد مدرسه در این شهر است و وضع شهر از وضع سایر شهرها که در این صفحات دیده‌ام، بهتر است. کوهها منظره زیبایی به شهردادند و رشته کوههای بلند به جنوب شرقی ساری ختم می‌شود.

نزدیک کاخ باغی است که درختان نارنج و لیمو دارد که در میان آنها سرو و کاج کاشته‌اند. کلاه فرنگی و حوض بزرگی در این باغ است. پایه این باغ‌زرا ملک آرا که یکی از پسران فتحعلی شاه است گذاشته و حالا محل ولگردان ساری است. باغی با همین وصف در این شهر بوده که آقا محمدخان آن را به وجود آورده بوده است. در آن باغ نیز کلاه فرنگی وجود داشته حالا اثری از آن نیست بلکه تپه‌ای از خرابه‌های آن برجای است.

بازار ساری از بازار بارفروش پر رونق تر است. داد و ستد در این بازار زیاد نیست ولی عظمت و جنبش در آن بیش از حد توقع است. در حالیکه منظره آن از خارج خراب است. چهار کاروانسرا دارد که یکی از



آنها تاجر نشین است و پنجاه تن تاجران طبقات مختلف در آن است .

از ساری تا تهران هفت روزه در تابستان و نه روزه در زمستان می‌روند . فقر در ساری زیاد است و فقیر زیادی در این شهر دیده می‌شود . ارزانی قیمت و حضور حاکم و خربی هوا مردم را به این شهر می‌کشد . در این شهر در اویش زیادی نیز هستند . آب انبارهای فراوانی با گنبد های گرد در این شهر دیده می‌شود که تمام آنها موقوفه است .

رود تجن در شرق شهر و در فاصله یک میلی آن است و پلی هفده چشمه آجری دارد که آقامحمدخان ساخته است . راه سنگفرش (راه شاهی) صد یارد پایین تر از رودخانه است . سرچشمه رود تجن ، فریم و برنت است . دو یا سه عمارت بزرگ در فاصله ای از شهر ساری دیده می‌شوند که آنها هم امامزاده هستند . گنبد قدیمی سلم و تور برپا نیست . در حدود هفده سال پیش (۱۲۴۳ قمری) از زلزله خراب شد و مصالح بنا را از همان وقت نقل و انتقال دادند .<sup>۱۱</sup>

ساری از نظر مکنزی

مکنزی در سال ۱۲۷۵ ه . ق . در سفرنامه گیلان و مازندران خود درباره ساری

می‌نویسد:

شهر ساری پنج مدرسه و سه امامزاده و چهارده حمام و چهار کاروانسرا دارد . یکی از کاروانسراها را اخیراً ساخته‌اند و بهترین کاروانسرای مازندران است . در این شهر چهارصد و ده دکان و هزار و هفتصد خانه و هشت هزار جمعیت است .

مسجد جامع سابقاً آتشکده بوده و معروف است که قبر فریدون نزدیک آن است . امروز اثری از گور او باقی نیست . از بناهای تاریخی

۱۱- یادداشت‌های تایپ شده «اب» ص ۴۶ .

دیگری که اثر زیاد از آن باقی نمانده ، گنبد سلم و تورا است ، دو برج مدور با گنبد های مخروط که کتیبه های عربی دارند در اینجا است و این دو محل امامزاده یحیی و سید زین العابدین است .

سنگفرش کوچه های ساری خراب است و با شیب تندی بوسط کوچه می‌رود . قصر شاهزاده عظمتی دارد ولی اقلاناً نصف آن خراب است و من دیدم که پاره ای از زیباترین قسمتها غیر قابل سکونت است و حیاط آن بیش از يك پا در خاک فرورفته .<sup>۱۲</sup>

نزدیک جنوب ساری تپه هایی است که انحنای آنها از W.N.W. به N.S.E. است . این تپه ها در حدود يك يا دو ميل از باغ شاه درختان زیاد و شکار فراوانی دارد . روزانه شکار می‌کردند و می‌آوردند و به قیمت ارزان می‌فروختند . (باغ دیگری از شاه عباس نزدیک دروازه ای بود که ما از آن وارد ساری شدیم) . آب انبارهای ساری خنک و آب آن سرد است . از دروازه خراب ساری بیرون آمدیم و دوباره به جاده شاه عباسی افتادیم . و کوره های آجر پزی طرف راست ما بود .<sup>۱۳</sup>

ساری در زمان ظل السلطان

مسعود میرزا ظل السلطان درباره ساری می‌نویسد:

شهر ساری چهار دروازه دارد: یکی دروازه نقاره خانه که هم دروازه دولت و هم دروازه باغ شاه می‌گویند . منظور از این سه اسم همان دروازه ایست که از خارج شهر تا خیابان طولانی که به باغ شاه از ابنیه سلاطین صفویه است وصل می‌شود و این دروازه به طرف جنوب شهر است .

دوم دروازه فرح آباد است که طرف شمال شهر است . از فرح آباد

۱۲- سفرنامه مکنزی صفحات ۶۴ تا ۶۷ . ۱۳- سفرنامه مکنزی ص ۶۸ .